

تصویربرداری و کلان‌تصاویر آینده سیاست جهانی؛

تصویربرداری روشی مناسب برای شناخت آینده در جهان پیچیده

احد رضایان قیه باشی^۱

معصومه کاظمی^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۳/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۳/۶/۹

چکیده

آینده‌پژوهی علم مطالعه نظام‌مند آینده‌های ممکن، محتمل، و مطلوب است. مهم‌ترین هدف آینده‌پژوهی تلاش برای شناخت دقیق‌تر تحولات آینده است. تصویربرداری تلاشی است خلاقانه برای تجسم، شناخت، و ساخت هدفمند آینده‌های ممکن، محتمل، و مطلوب با تکیه بر واقعیات بیرونی، که هدف اصلی آن دادن هشدار، یا ایجاد وضعیتی مطلوب است. تصویربرداری از آن روی که در جهان دارای پیچیدگی‌های اساسی، تا حدودی قدرت و قابلیت شناخت دقیق آینده را به ما می‌دهد، دارای ارزش و اهمیت بسیاری است. تحقیق حاضر با تأکید بر اهمیت، نقش و جایگاه تصویربرداری در آینده‌پژوهی و سیاست جهانی، به مطالعه هشت کلان‌تصویر ارائه شده برای آینده جهان، آثار، پیامدها و نقدهای وارد شده بر آنها پرداخته است. دنیای بدون مرز، دنیای سراسر دموکراسی، تضاد و جنگ تمدن‌ها، قرن چینی، رشد جامعه بین‌الملل، ترقی و پیشرفت بخش‌های جنوبی جهان، فاجعه زیست محیطی آینده، و در نهایت، به سوی دموکراسی جهان وطنی، هشت کلان‌تصویر مطرح برای آینده جهان هستند. بررسی این کلان‌تصاویر گویای این سخن است که در جهان دارای عدم قطعیت‌های اساسی، تصویربرداری می‌تواند شیوه و روشی مناسب برای متأثر ساختن اقدامات کنشگران و حتی شناخت دقیق رفتار و کنش و واکنش آنها، و در مرحله‌ای بالاتر، ساخت آینده سیاست جهانی باشد، و این نکته که ارزش اصلی تصاویر در توانایی‌شان برای برجسته ساختن روندهای مهم در زمان حال است.

کلیدواژه: آینده‌پژوهی، تصویربرداری، واقعیت، آینده جهانی، سیاست جهانی

۱. دانشجوی دکتری آینده‌پژوهی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

Ahad.Rezayan@ut.ac.ir .
kazemi.masoumeh@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری آینده‌پژوهی دانشگاه تهران.

با توجه به پیچیده‌تر شدن جهان پیرامونی و گسترش قابل توجه دامنه متغیرهای تأثیرگذار بر پدیده‌ها، شناخت آینده به امری به غایت دشوار تبدیل شده و گسترش عدم قطعیت‌ها این روند را تشدید کرده است. در یک چنین فضایی استفاده از هرگونه ابزار و وسیله‌ای برای آگاهی از آینده نه تنها امری معقول، بلکه تا حدودی الزامی به نظر می‌رسد. شکی نیست که شناخت دقیق‌تر آینده قدرت کنترل^۱ و کنش و واکنش‌گری ما را برای نیل به یک زندگی مطلوب و یا حداقل کم‌خطرتر تسهیل می‌کند. از میان تمامی ابزارها و وسایل به کار گرفته شده جهت شناخت و ساخت آینده، تصویرپردازی کم‌هزینه‌ترین و چه بسا خلاقانه‌ترین روش و ابزار برای شناخت دقیق و حتی ایجاد تغییر و تحول در آینده است. یک تصویر می‌تواند بخشی از تخیل ما باشد، اما این امر لزوماً به معنای غیرواقعی بودن آن نیست، بلکه می‌تواند ریشه در اکتشافات شهودی ما و یا چه بسا ریشه در روندهای موجود داشته باشد.

نظریه‌ها و تئوری‌ها از یک سو به درک و شناخت ما از جهان کمک می‌کنند و از سوی دیگر در پیش بینی اشکال احتمالی سیاست جهانی قرن بیست و یکم، محدودیت‌های مهمی اعمال می‌کنند. ارائه طیفی از تصاویر^۲ مهیج توسط دانشگاهیان، تحلیل‌گران خط‌مشی، یا مفسران سیاسی، با هدف شناخت آینده جهانی، نقطه آغاز بحث و گفتگو درباره معرفت آینده‌پژوهی است (روزنا، ۱۳۸۴). این تصاویر با داشتن قدرت تأثیرگذاری قابل توجه، گفتمان مردمی درباره مسائل جهانی را نیز متأثر ساخته است و مباحث متعددی از جمله ظهور دنیای بدون مرز، پایان تاریخ، برخورد تمدن‌ها و قرن چینی را به میان آورده است. این تصاویر، به موازات تغییرات و تحولات عمیق سیاست‌های جهانی، پیشرفت‌های علم و فناوری، جهانی شدن، پایان جنگ سرد، و ظهور تروریسم جهانی در دهه‌های اخیر مطرح شده‌اند. به موازات زیر سؤال رفتن قطعیت‌ها و امور مسلم قدیمی و مبهم‌تر شدن خطوط سیاست جهانی، میل و اشتیاق به ارائه توضیحات مختصر و مفید در قالب این تصاویر افزایش یافته است. از این روی سؤالات مهمی مطرح شده است: چه روندهایی موجب برجسته شدن این تصاویر می‌شوند و تا چه اندازه به عنوان چشم‌انداز آینده جهان متقاعدکننده هستند؟ با این حال این تصاویر هنوز محرک سؤالات بیشتری می‌شوند، به ویژه در مورد توانایی ما در شناخت آینده، و این‌که اگر ما چنین توانایی‌ای داریم، تا کجا می‌توانیم به بررسی آینده پردازیم. اگرچه در حال حاضر، در مقایسه

۱. بهترین راه برای رودرو شدن با آینده تلاش برای ساخت دلخواهانه آن است.



با گذشته، منابع بیشتری برای پیش‌بینی مسائل اقتصادی، مالی و... وجود دارد، اما شواهد کمی هست که نشان‌دهنده دست‌یابی ما (به موازات این منابع) به نتایج بیشتر و قطعی‌تر باشد. آیا این تصویرسازی‌ها ارزشمند است؟ یا این‌که صرفاً توهمات و پندارهای ما در خصوص میزان و قابلیت اطمینان دانش بشری است؟

مفهوم تصویر و تفاوت آن با نظریه، مدل، و استعاره

برای فهم بهتر بحث مربوط به تصویرپردازی و شناخت آینده سیاست جهانی با تکیه بر تصویرسازی و تصویرپردازی و تأکید بر نقش و جایگاه آن در آینده‌پژوهی، لازم است تا ابتدا تعریفی از معنا و مفهوم آن و تفاوت آن با برخی اصطلاحات و مفاهیم مشابه ارائه شود. در این نوشتار منظور از تصویر، به شکلی ساده، عبارت از تصویر کلامی است. مانند تصویری حاصل از عکس‌برداری، در تصویر کلامی نیز جنبه خاصی از جهان در معرض دید قرار می‌گیرد و جنبه‌های دیگر حذف می‌شود. تصویر یک گزاره مستدل نیست، بلکه اشاره به چیزی مهم دارد یا از آن خبر می‌دهد و بخش قابل ملاحظه‌ای از تفسیر را به دوش خود خواننده می‌گذارد (پورعزت، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۹۱). در واقع عکسی است که توجه ما را به یک ویژگی مهم جلب می‌کند. تصویر می‌کوشد تا واقعیت پیچیده‌ای را ساده‌سازی کند، بر آن اثر بگذارد و آن را مشخص سازد.

در فرهنگ آکسفورد سه معنای رایج برای تصویر وجود دارد. در مشهورترین معنا، تصویر عبارت از عکسی است از یک شیئی یا موجود زنده که توسط ابزاری مثل دوربین عکاسی گرفته می‌شود. در معنای دوم، تصویر عبارت از تجسمی ذهنی از یک واقعیت بیرونی است برای فهم و درک آن متناسب با توانایی‌های ذهنی. و در مفهوم سوم، تصویر عبارت از ایده‌ایست که مردم در خصوص افراد و اشیا دارند. این معانی باعث شده است تا عده‌ای مفهوم تصویر را در کنار مفاهیمی همچون ایده، نظریه، استعاره، و مدل به کار ببرند. اما تفاوت‌های بارزی در این خصوص وجود دارد و منظور از تصویر در این نوشتار بیشتر به معنا و مفهوم دوم نزدیک‌تر است. در واقع تصویر عکس یا تجسمی عکس‌گونه در ذهن است که متناسب با توانایی‌های ذهنی افراد از یک واقعیت بیرونی درک می‌شود و یا نسبت به یک موضوع خارجی در راستای فهم بهتر آن ساخته می‌شود (دانشنامه آکسفورد، ۱۳۸۷: ۷۷۴).

باید تصویر را، مطابق معنایی که ما در این رویکرد برای آن قائلیم، از نظریه یا دیدگاه نظری متفاوت دانست. در این‌جا تصویر حاصل نگریستن به واقعیت از پشت یک عینک





نظری است. پس با این که تصویر نماینده یک نظریه است ولی خودش نظریه نیست. منظور از نظریه مجموعه‌ای از فرض‌های مرتبط است که ادعای به دست دادن شناخت یا تبیین دارد. ممکن است نظریه در صدد تبیین و پیش‌بینی، به معنای دقیق رایج در علوم اجتماعی، باشد یا هدفش تقویت شناخت از طریق تشریح پارامترهای اخلاقی و هنجارهای ذی‌مدخل باشد. از این گذشته تصویر را از مدل هم متمایز می‌دانیم. مدل نظامی استنتاجی و منتزع از جهان است که می‌خواهد از طریق یک قضیه چیزی را تولید کند که بتوان همچون یک فرض به جهان نسبت داد. بنابراین مدل آن بخشی از نظریه است که متضمن استدلال قیاسی از نخستین فرض مقدماتی یا صغرای منطقی است و فرض‌های بیشتری را تولید می‌کند.

آخرین نکته‌ای که لازم است در خصوص معنا و مفهوم تصویر روشن سازیم، تمایز میان تصویر و استعاره است. در تعبیر دقیق، استعاره صنعتی ادبی است که در آن امر آشنایی برای توصیف امری ناآشنا به کار می‌رود، مانند توازن قدرت یا خلأ قدرت. اما در زبان رایج میان مردم، این دو اصطلاح می‌توانند مترادف با هم به کار روند. برای نمونه والت روستو «دوران آینده منطقه‌گرایی» را «استعاره‌ای برای زمانه ما» می‌خواند، هرچند او به عبارت دقیق کلمه، امر آشنا را برای توصیف امری ناآشنا به کار نمی‌برد. از دید پیروان اندیشه نیچه، نه تنها همه تصویرها بلکه کل زبان از جنس استعاره است (فرای و اهیگن، ۱۳۹۰: ۳۰-۳۳).

تصاویر و واقعیت‌ها

تصویر بازنمایی یا عکس یک فرد، یک گروه، یا هر چیزی (یک مؤسسه، رخداد، سیستم و...) است. به این ترتیب، تصاویر چیزی بیشتر از توهومات یا سازه‌های ذهن ما هستند. با این حال این بدان معنی نیست که تصاویر صرفاً ارزش درونی دارند. تصاویر، به احتمال زیاد، نقش مهمی در ایجاد دانش و شناخت ایفا می‌کنند و ممکن است به عنوان یک مؤلفه مهم در توضیح و تبیین رفتار بازیگران جهانی به کار گرفته شوند. تا جایی که به دانش در حال توسعه مرتبط است، تصاویر نقش بسیار گسترده‌تری — بیشتر از آنچه فرض می‌شود — ایفا می‌کنند. این موضوع در فرایندهای توسعه دانش علمی دیده می‌شود.

این تفکر که دانشمندان فقط از طریق یک فرایند دقیق که مستلزم مجموعه‌ای از آزمایش‌های طراحی شده در جهت تشخیص عناصر ذهنی از دانش عینی «سخت» است، به شناخت و درک می‌رسند، کاملاً گمراه‌کننده است (نقدی بر پوزیتیویسم). نظریه چارلز داروین درباره انتخاب

طبیعی (مبنای زیست‌شناسی مدرن)، تئوری نسبیت آلبرت اینشتین (مبنای فیزیک اتمی مدرن و فیزیک وابسته به پدیده‌های زیراتمی)، تئوری آلفرد وگنر دایر، درباره این که سطح زمین از صفحات تکتونیکی عظیم که در حرکت مستمر هستند تشکیل شده است، و ادعای جرج لمایتر، که جهان با یک انفجار بزرگ ایجاد شده است، همگی مثال‌هایی از کشفیات علمی هستند که به دلیل ماهیت تجربی - فیزیکی شان، از طریق کاربرد روش‌های تجربی شکل گرفته‌اند. درست است که در وهله نخست به نظر می‌رسد تمامی این یافته‌ها حاصل کاربرد روش‌های نسبتاً دقیق تجربی و اصول پوزیتیویستی است، اما این نکته را نیز نباید فراموش کرد که هر کدام از آنها در ابتدای امر به عنوان یک تصویر ابداع شده‌اند؛ تصویری که خودش را، به این دلیل که به نظر می‌رسد درکی زیبا از یک واقعیت گیج‌کننده ایجاد کرده است، تأیید می‌کند، و این بدان معناست که در مرحله‌ای بالاتر از یافته‌های تجربی، تصویرسازی‌های ذهنی است که باعث رشد و توسعه مرزهای دانش می‌شود و از این رو تصویرسازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همان‌گونه که اینشتین بیان می‌کند، تخیل و تصویرسازی، مهم‌تر از دانش است (تافلر، ۱۳۹۱).

تصاویر، هم به عنوان مبنایی برای توضیح رفتار بازیگران جهانی و هم به عنوان عاملی مهم در شکل‌دهی به نحوه نگاه افراد به خودشان و دیگران، اهمیت بسزایی دارند. این امر در رابطه با ملی‌گرایی و نقش تصویر ملی آشکارتر است. بولدینگ (۱۹۵۶) در پژوهش و تحقیق ملی - میدانی خود، بر ارزش و اهمیت حیاتی‌ای که تصویر ملی (تصویرسازی در سطح ملی) در فرایندهایی مانند حل تعارض و ایجاد صلح دارد، تأکید می‌کند. او با مد نظر قرار دادن ایده‌های ساختارگرایان، بیان کرد چیزی که ما دنیا را به آن تشبیه می‌کنیم، تعیین‌کننده رفتار ماست، نه چیزی که واقعاً وجود دارد (بولدینگ، ۱۹۵۶). با این که این سخن بیش از اندازه مبتنی بر نگاه ساخت‌گرایی است، اما در واقع تأکید بر نقش و اهمیت تصویری است که در ذهن ما از واقعیت‌های بیرونی ساخته می‌شود. نکته مهم‌تر آن است که ما همواره متناسب با انتظارتمان، با واقعیت‌های بیرونی (اعم از واقعیت‌های برساخته اجتماعی یا واقعی و طبیعی) برخورد می‌کنیم. بنابراین تصویری که یک ملت از دشمنی یا دوستی ملت دیگر، و نه دشمنی یا دوستی واقعی او، تجسم می‌کند، تعیین‌کننده کنش و عکس‌العمل آن کشور است. از نظر بولدینگ تصویر می‌تواند به عنوان ساختار شناختی، عاطفی، و ارزیابی‌کننده واحد رفتاری در نظر گرفته شود. در واقع دیدگاه و منظر درونی کنشگران به خود و دنیا، محرک کنش و رفتار است. با این حال تصاویر ملی ثابت و غیرقابل تغییر نیستند، بلکه دولت‌ها و رهبران سیاسی، هم با





هدف مصرف داخلی و هم برای ترسیم و القای این تصاویر به صحنه جهانی، فعالانه مشغول بازسازی و تغییر شکل تصاویر ملی هستند. از این رو فرایند القای تصویر یا تصاویر مورد نظر، به طور واضح، در نشست‌های بین‌المللی، کنفرانس‌ها و رویدادهای ورزشی مهم تلقی می‌شود. به عنوان مثال از بازی‌های المپیک ۲۰۰۸ چین، برای ارائه تصویری از چین به عنوانی کشوری خلاق، مدرن، و بالاتر از همه کشورها، استفاده موفقیت‌آمیزی شد؛ کشوری که در حال تبدیل شدن به یک قدرت درجه یک جهانی است. این تلاش‌ها در هزینه‌های کلانی که در مراسم افتتاحیه و اختتامیه صرف شده بود مشهود بود: ساخت ۳۱ جایگاه ورزشی با جدیدترین تکنولوژی و توسعه زیرساخت‌های مهم مرتبط با آن (از جمله نوسازی فرودگاه پکن از طریق اضافه کردن سه ترمینال جدید، ساخت بزرگ‌ترین ترمینال فرودگاهی دنیا) و آماده‌سازی دقیق ورزشکاران چینی برای المپیک (۵۱ مدال طلای چین باعث قرار گرفتن آنها در صدر جدول مدال‌ها شد و برای اولین بار برای ایالات متحده آمریکا زنگ خطر را به صدا درآورد).

نقش و اهمیت تصویر در سیاست جهانی مدرن

با توجه به پیچیدگی سیستم‌های اجتماعی و حضور اقدام‌کنندگان مختار در آن، طراحی و ساخت آینده مستلزم اتخاذ راهبرد ویژه‌ای است که بتواند این عناصر مختار را با خود هم‌منوا سازد. تحقق این مهم مستلزم تصویرپردازی از آینده است. بدین صورت که با ایجاد بصیرتی درباره آینده، تصویری حقیقی از آینده مطلوب (یا آینده محتمل) ارائه کند، یا بینشی طراحی شده را از وضع مطلوب ترویج کند تا چشم‌اندازی القایی به آینده تحمیل شود (پورعزت، ۱۳۸۲: ۳۱-۵۲).

به نظر می‌رسد تأکید بر نقش و اهمیت تصویر در سیاست جهانی مدرن، برای اولین بار توسط نظریه‌پردازان پسا‌ساختارگرا مطرح شده باشد. برای مثال، جیمز درِریان^۱ (۲۰۰۹) مجموعه‌ای از فرایندها و سازوکارهایی را مورد بررسی قرار داده است که به طراحی توهم فناوری مدرن^۲، جنگ بافضیلت^۳ و کم‌خطر کم‌کرده‌اند، که در واقع این توهم فناورانه و

1. James Der Derian

۲. اشاره به تفکری دارد که طرفدار عصر صنعتی شدن و پاسخگو بودن فناوری‌ها در مقابل تمامی نیازها و خواسته‌های بشری است.

3. virtuous war

جنگ بافضیلت اولین کتابی است که ظهور پیامدهای شبکه‌های جدید نظامی - صنعتی - رسانه‌ای - سرگرمی را به تصویر کشیده و به ارزیابی آنها می‌پردازد. جنگ بافضیلت به فضاهای جنگ مجازی جدید اشاره دارد که در آن همگرایی فناوری‌های سایبورگ، بازی‌های ویدئویی، رسانه‌ها، فیلم‌های جنگی، که یک تصور واهی از جنگ‌های بافضیلت کم‌خطر و پیشرفته را به وجود می‌آورند، بررسی می‌شود.



جنگ بافضیلت چیزی جز ارائه تصاویری زیبا و موجه از یک موقعیت خطرناک نیست. دردریان بر نقش این تصویر و تصاویر مشابه در شکل‌دهی به مسیر سیاست خارجی ایالات متحده به خصوص در دوره زمانی ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱ نیز اشاره می‌کند. وی در پژوهش خود با رد ایده منسوخ مجموعه‌های نظامی - صنعت^۱ بر نقش آن‌چه خود «شبکه جدید نظامی - صنعتی - سرگرمی^۲» می‌نامید، تأکید می‌کند. به نظر دردریان این شبکه با قرار دادن مخاطب در معرض جنگ‌های مدرن پخش شده از تلویزیون، فیلم‌های جنگی هالیوود، بازی‌های جنگ - نظامی، بازیهای ویدئویی - کامپیوتری، و مانند آن، در ایجاد چشم‌اندازی (تصویری موفق) از جنگ‌های بدون خونریزی، بشردوستانه و بهداشتی^۳، تأثیرگذار بوده است. خطر اخلاقی این شبکه جدید نظامی - صنعتی - سرگرمی، این است که «واقعیت» و «فضیلت و مطلوبیت» با یکدیگر تلفیق شده‌اند و نگرش مردم به جنگ، کمتر تحت تأثیر هزینه‌های انسانی عمیق و گسترده جنگ واقعی قرار می‌گیرد. خطر سیاسی جنگ بافضیلت این است که خط‌مشی‌گذاران را وادار به درگیری‌های خارجی می‌کند و آنها را در مورد کارایی تکنولوژی نظامی مدرن و غفلت جدی از استراتژی‌ها و دیگر پیچیدگی‌های دیگری که جنگ نظامی به دنبال دارد، از خود مطمئن می‌سازد. برای دردریان جنگ بافضیلت در کانون تمرکز شوک و ترس حمله عراق قرار داشت (دردریان، ۲۰۰۹).

باید توجه داشت که تصویرپردازی از آینده به شدت تحت تأثیر تصورات، تمایلات، و خواسته‌های گروه‌هایی قرار می‌گیرد که از فرصت پرداختن به چنین مهمی برخوردار باشند. استراتژی تصویرپردازی از آینده یک استراتژی بسیار مؤثر برای نفوذ بر رفتار توده‌های تشکل نیافته اجتماعی است که می‌توان زیربنای نظری آن را با توجه به پدیده کامیابی فراخود^۴ تحلیل

1. military-industrial complex

مجتمع‌های نظامی - صنعتی یکی از پدیده‌های بارز سیاست بین‌المللی هستند که از دیرباز نقش پیچیده‌ای در فرایند تصمیم‌گیری و سیاست خارجی برخی کشورها ایفا کرده‌اند. این پیچیدگی به خصلت مرموز سری و غیرمحسوس مجتمع‌های نظامی - صنعتی بر می‌گردد، که با ظرافت تمام قادر به شکل دادن رفتار و سیاست خارجی کشورها هستند. در بررسی تحولات بین‌المللی، مجتمع نظامی - صنعتی به عنوان یک ابزار تحلیل، در تبیین علل رفتاری کشورها به ویژه در حوزه‌های امنیتی و نظامی، می‌تواند پژوهشگر را یاری دهد.

مجتمع‌های نظامی - صنعتی بر خلاف معنای رایج و ژورنالیستی که به کارخانجات و شرکت‌های تسلیحاتی تفسیر می‌شود، یک پدیده فیزیکی به حساب نمی‌آید، بلکه بیانگر یک نوع رفتار، عملکرد و روابطی است که در ساخت سیاسی - اقتصادی جامعه بین مجموعه‌ای از تولیدکنندگان اسلحه، الیگارش‌های مسلط مالی جامعه، رسانه‌ها، روزنامه‌نگاران و روشنفکران از یک سو با بخش‌هایی از درون حاکمیت چون نظامیان ارتش، سیاست‌مداران و دولت‌مردان از سوی دیگر شکل می‌گیرد.

2. new military-industrial-media- entertainment network

3. the bloodless, the humanitarian, sanitary

۴. کامیابی فراخود: پدیده کامیابی فراخود، چگونگی انتقال آشکار انتظارات ذهنی یک فرد را درباره چگونگی رفتار با دیگران، به شیوه‌های گوناگون به آنان نشان می‌دهد تا به راستی مطابق انتظار او رفتار کنند.

کرد (رضائیان، ۱۳۷۹: ۵۷-۵۵). مجموع این توضیحات مبین آن است که تصویرپردازی دارای چند ویژگی شناخته شده است: نخست آن که تصویرپردازی اغلب در راستای القای معنا و مفهومی خاص برای آینده به وجود می‌آید. دوم آن که تصویرپردازی در اغلب موارد یک نوع استراتژی منفعت‌محور است، یعنی در راستای منافع فردی، گروهی، ملی یا منطقه‌ای و حتی بین‌المللی ایجاد می‌شود و بسط و گسترش می‌یابد، و در نهایت تصویرپردازی متأثر از درک و فهم سازندگان آن است.

کلان تصاویر مطرح در سیاست جهانی

اهمیت تصاویر صرفاً از حیث ساختاردهی و تنظیم نحوه تعامل دولت‌ها با یکدیگر و نحوه برخورد با مسائل مرتبط با جنگ و صلح نیست، بلکه به عنوان ابزارهای توصیفی گسترده برای برجسته ساختن روندها و پیشرفت‌های مهم در سیاست جهانی نیز به کار گرفته می‌شود. در دهه‌های اخیر، به موازات رقابت محققان روابط بین‌الملل، دانشمندان علوم اجتماعی، مشاوران سیاسی، روزنامه‌نگاران و گاهی اوقات سیاست‌مداران، برای به کرسی نشاندن درک و شناخت خودشان از سیاست جهانی در جوامع آکادمیک و در سطح گسترده‌تر در تصور عامه مردم، تصاویر بی‌شماری مطرح و عرضه شده است. در واقع، بحث در مورد سیاست جهانی به طور فزاینده‌ای از طریق ارائه یک روش ماهرانه و جذاب خلاصه‌سازی که بر روی مسائل مهم روز متمرکز شده‌اند، پیرامون این تصاویر و ضدتصاویر کشانده شده است. اگرچه معیار قابل اعتمادی برای تعیین اهمیت و ارزش نسبی این تصاویر وجود ندارد، اما متناسب با میزان نفوذ آنها در میان اقشار مختلف اجتماعی در سطح جهان و همچنین با توجه به مهم‌ترین مسائل روز دنیا، برخی از بانفوذترین و مؤثرترین این تصاویر در حوزه سیاست جهانی شامل این موارد هستند:

تصویر ۱: دنیای بدون مرز

تصویر ۲: دنیای سراسر دموکراسی

تصویر ۳: تضاد و جنگ تمدن‌ها

تصویر ۴: قرن چینی

تصویر ۵: رشد جامعه بین‌الملل

تصویر ۶: ترقی و پیشرفت بخش‌های جنوبی جهان

تصویر ۷: فاجعه زیست محیطی آینده

تصویر ۸: به سوی دموکراسی جهان وطنی



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۸۰

دوره ششم
شماره ۳
تابستان ۱۳۹۳

۱. دنیای بدون مرز

تصویر دنیای بدون مرز در نوشته‌های اوهمائی^۱ (۱۹۹۰) مطرح شده است؛ تصویری که ایده‌های اصلی مدل جهانی شدن^۲ جهان‌گرایان افراطی^۳ را در بر داشت. این تصویر جهانی شدن را به عنوان مجموعه‌ای از تغییرات اقتصادی، فرهنگی، فناورانه، و سیاسی عمیق و حتی انقلابی توصیف می‌کند که پیامدهای چشمگیری برای دولت و مفاهیم متعارف حاکمیت دارد. به موازات پیشرفت جهانی شدن، افزایش جریان‌های فرامرزی افراد، کالاها، پول، تکنولوژی و ایده‌ها، این تحولات باعث تضعیف موقعیت دولت‌ها به عنوان یک هویت و نهاد منطقه‌ای شده است و به طور قابل توجهی کنترل دولت‌های محلی را نسبت به آنچه که در درون مرزهایشان در جریان است کاهش داده است. اما نخستین و مهم‌ترین سؤالی که در خصوص این تصویر مطرح می‌شود این است که: دنیای بدون مرز چگونه جایی است؟ در این تصویر دنیای بدون مرز، دنیایی متشکل از شبکه‌های ارتباطی جهانی و وابستگی‌های متقابل تشدیدشده است. از منظر جهان‌گرایان افراطی، ظهور یک اقتصاد جهانی به هم پیوسته و وابسته، چشم‌اندازی از رفاه و شکوفایی را برای همه خلق می‌کند. منابع اقتصادی، بدون در نظر گرفتن این که در کجای جهان قرار دارند، با سودآورترین روش مورد استفاده قرار می‌گیرند و نابرابری‌های مادی کاهش می‌یابد، چراکه همه کشورها و مناطقی که در اقتصاد جهانی مشارکت دارند، از آن منتفع می‌شوند. این وضعیت، باعث وقوع تغییرات قابل توجهی به نفع تجارت آزاد خواهد شد و این در واقع ناشی از کار و فعالیت سازمان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی است، که نتیجه آن نه تنها به ثروتمند شدن ثروتمندان کمک کرده است، بلکه باعث بهبود وضعیت فقرا نیز شده است. با وجود این، پیامدهای سیاسی دنیای بدون مرز نیز دارای اهمیتی برابر با پیامدهای اقتصادی آن است. چرا که هم‌راستا با گسترش اندیشه‌های لیبرالیسم تجاری یا وابستگی متقابل، تجارت آزاد جهانی، تولید جهان چندملیتی و جریان‌های سریع و گسترده سرمایه‌گذاری جهانی، چشم‌انداز و دورنمایی از صلح گسترده و پایدار نیز ایجاد خواهد شد. نه تنها هزینه‌های اقتصادی جنگ در چنین شرایطی به طور غیرقابل قبولی بالا و در نتیجه غیرعقلانی در نظر گرفته می‌شود، بلکه ارتباطات متقابل اقتصادی و مالی، تفاهم‌های بین‌المللی و حتی گسترش جهان‌شهرگرایی^۴ مانع از بروز جنگ و درگیری در جهان خواهد شد (اوهمائی، ۱۹۹۰).

1. Ohmae
2. globalization
3. hyperglobalist
4. cosmopolitanism





با این وجود، این تصویر^۱ تا چه اندازه قانع کننده است؟ مشکل اصلی مدل جهان‌گرایانان افراطی سیاست جهانی، این است که به نظر می‌رسد در مورد تضعیف دولت‌ها به واسطه پیشرفت جهانی شدن و از هم پاشیدن مرزهای ملی، اغراق کرده‌اند. درست است که دولت‌ها به واسطه شرایط جدید ناشی از جهانی شدن تغییرات اساسی کرده‌اند، اما این بدان معنا نیست که آنها به زباله‌دان تاریخ فرستاده شده‌اند. در واقع، حتی می‌توان گفت جهانی شدن ممکن است دولت را از بعضی جهات تقویت کرده باشد (دولت‌هایی مانند چین و روسیه در چنین وضعیتی قرار دارند) و از این طریق دولت‌ها اهمیت مجدد خود را به عنوان عامل نوسازی و نوین‌گرایی به دست خواهند آورد. تا جایی که دولت‌ها و در نتیجه سیستم جهانی مبتنی بر دولت به عنوان مهم‌ترین کنش‌گران به اعمال نفوذ می‌پردازند، سیاست جهانی در کشمکش میان نیروهای وابستگی متقابل و نیروهای هرج و مرج^۲ (بی‌دولتی و آنارشی) باقی خواهد ماند (همراه با امتناع سرسختانه دومی از تسلیم شدن در برابر اولی).

به علاوه، این باور که دنیای بدون مرز دارای ویژگی‌هایی از جمله هماهنگی، صلح و رفاه و خوشبختی است، حداقل به دو دلیل مورد شک و تردید است: اولاً جهانی شدن موجب واکنش شدید فرهنگی و سیاسی شده است. این واکنش تحت تأثیر محدودیت‌های سیاسی - فرهنگی^۳ موجود در دل جهانی شدن به وجود آمده است. به عبارت بهتر این عکس‌العمل و واکنش را می‌توان در میزان رشد ناسیونالیسم قومی^۴ و بنیادگرایی مذهبی^۵، که به عنوان عکس‌العملی در مقابل تحمیل ارزش‌ها و آداب و رسوم بیگانه و تهدیدکننده اتفاق افتاده است، مشاهده کرد. ثانیاً به هیچ‌وجه مشخص نیست که دنیای بدون مرز دنیایی باشد که در آن همه افراد از طریق مشارکت در یک وضعیت رفاه‌گونه در حال ترقی اما مشترک منتفع شوند. در عوض، همان‌گونه که سیستم‌های اقتصادی بازارمحور^۶ همیشه نابرابری‌های ساختاری^۷ ایجاد کرده‌اند، احتمال بیشتری وجود دارد که هر تغییری از سرمایه‌داری ملی به سرمایه‌داری جهانی به جای از بین بردن این نابرابری‌ها، آنها را تغییر شکل دهد (لینکلتر، ۱۳۸۷).

۱. توجه کنید که در اینجا مقصود از تصویر، در واقع چیزی نیست جز نظریه مطرح شده به وسیله قائلان به از میان رفتن مرزها.

2. anarchy

3. politico-cultural limits

4. ethnic nationalism

5. religious fundamentalism

6. market-based economic systems

7. structural disparities

تصویر دنیای بدون مرز تصویر قدرتمندی است که به میزان قابل توجهی از «یکپارچگی جهانی» قائل است، اما در عین حال به نظر ما این تصویر علاوه بر نقدهای بالا از منظر نگاه اسلامی نیز با نقدهایی مواجه است. تقابل شدید میان ادعاهای جهان‌میهنانه درباره حقوق و مقاومت فرهنگی تدافعی در برابر آنها - به این دلیل که آنچه جهان‌شمول جلوه داده می‌شود مجموعه‌ای انتزاعی از حقوق بشر نیست، بلکه نگرشی درباره حقوق است که مثلاً پایه در سنت‌های لیبرال غربی دارد - تردیدهایی در این باره برمی‌انگیزد که این حقوق جهان‌شمول تا چه حد صرفاً دستور کاری برای غربی کردن دیگران نیست. بر همین اساس و از منظر اسلامی - ایرانی می‌توان اشاره بر روندهای گسترده‌تر جهانی شدن کرد که بیشتر به شکل پروژه‌های اقتصادی - سیاسی محرک بخش‌های مختلف جهان در راستای منافع افراد و گروه‌های مشخصی است.

۲. دنیای سراسر دموکراسی

تصویر دنیای سراسر دموکراسی، ریشه در لیبرالیسم جمهوری خواه^۱ دارد و پیشینه آن را می‌توان در ایده‌های قرن ۱۷ و ۱۸ در مباحث مربوط به مبنای قراردادی قدرت دولت (قراردادهای اجتماعی همچون مباحث هابز، لاک و روسو)، جستجو کرد. در نسخه مدرن آن، تمایل به ایجاد حکومتی دموکراتیک و مخالف با استبداد و خودکامگی برجسته شده است.

طبق نظر نظریه پردازان «پایان تاریخ» مانند فرانسیس فوکویاما، دموکراسی، یا به بیان دقیق‌تر، لیبرال دموکراسی، نشان‌دهنده نقطه پایان تاریخ بشر است. این مسئله ظاهراً به این دلیل است که دموکراسی هم به افراد جامعه چشم‌اندازی از امنیت و تحرک اجتماعی (جابجایی افراد یا گروه‌ها در موقعیت‌ها و سطوح مختلف اجتماعی) ارائه می‌دهد و هم برای شهروندان فرصت توسعه شخصی بدون دخالت دولت را فراهم می‌سازد. برای فوکویاما و نظریه‌پردازانی مانند دوپل (۱۹۸۶-۱۹۹۵)، نتیجه اصلی حرکت به سوی دموکراسی گسترش صلح، و به طور قطع کاهش احتمال جنگ‌هایی در مقیاس بزرگ بین دولت‌هاست. این پیش‌بینی بر اساس نظریه

1. republican liberalism

۲. فرانسیس فوکویاما (متولد ۱۹۵۲)

فوکویاما، تحلیلگر اجتماعی و مفسر سیاسی آمریکا، در یک خانواده پروتستان در شینگاکو متولد شد. او قبل از این که مشاور موسسه رند شود، عضو ستاد برنامه‌ریزی سیاست امور خارجه ایالات متحده بود. یک جمهوری خواه ثابت قدم بود که به خاطر «پایان تاریخ؟» (۱۹۸۹) به شهرت بین‌المللی رسید. که بعدها او این نظریه را با عنوان پایان تاریخ و آخرین انسان (۱۹۹۲) تبیین و بسط داد. این دو بیان می‌کنند که تاریخ عقاید با به رسمیت شناختن دموکراسی لیبرال به عنوان آخرین شکل حکومت انسانی پایان یافت. در «اعتماد» (۱۹۹۶) و «اختلال بزرگ» (۱۹۹۹)، فوکویاما در مورد ارتباط بین توسعه اقتصادی و انسجام اجتماعی، اشکال متضاد توسعه سرمایه داری را خاطر نشان ساخت. در بعد از نوکان‌ها (۲۰۰۶) او به انتقاد از سیاستهای خارجی آمریکا در دوره بعد از ۱۹۹۰ پرداخت.





صلح دموکراتیک^۱ است که در آن علت کاهش جنگ بین کشورهای دموکراتیک در طول زمان، همگن شدن ارزش‌ها معرفی می‌شود که ناشی از همگرایی دولت‌ها به سوی هنجارهای لیبرال دموکراتیک است (فوکویاما، ۱۹۸۹).

شواهد تاریخی برای این روند توسط هانتینگتون (۱۹۹۹) طرح شده است. او سه موج اصلی دموکراتیک شدن را مورد توجه قرار داد. اولین موج در فاصله سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۹۲۶ و در کشورهایی نظیر آمریکا، فرانسه و انگلیس اتفاق افتاد. موج دوم در فاصله زمانی ۱۹۴۳ و ۱۹۶۲ و در کشورهایی نظیر آلمان غربی، ایتالیا، ژاپن و هند. و موج سوم در سال ۱۹۴۷ با سرنگونی دیکتاتورهای جناح راست در یونان، پرتغال و اسپانیا و عقب نشینی ژنرال‌ها در امریکای لاتین و از همه مهم‌تر، فروپاشی کمونیسم از سال ۱۹۸۹ به بعد آغاز شد. در سال ۲۰۰۳، ۶۳٪ کشورها و در حدود ۷۰٪ جمعیت جهان، برخی از ویژگی‌های کلیدی حکومت دموکراتیک را به نمایش گذاشتند. چرا دموکراسی از سایر شکل‌های حکومت شایع‌تر است و پیروزی دموکراسی چگونه باعث تغییر شکل سیاست جهانی خواهد شد؟

این ایده که سیستم دولت‌ها از طریق روند دموکراسی دگرگون خواهد شد، انتقادات بسیاری را متوجه خود کرده است. برای مثال نظریه پایان تاریخ پیش از پایان حکومت کمونیستی شوروی به سختی تبیین می‌شد.

این بدان معناست که اهمیت عمده فروپاشی کمونیسم و پایان جنگ سرد در فرصتی که برای موج جدید دموکراسی ایجاد می‌کند نیست، بلکه ایجاد فرصت انتقال از یک نظم جهانی دوقطبی و باثبات به یک جهان چندقطبی ذاتاً بی‌ثبات است. تردید بیشتر در مورد ایده دنیای سراسر دموکراسی و چشم‌انداز صلح دموکراتیک، به خاطر افزایش اهمیت کشورهای غیردموکراتیک بر وضعیت جهان است. چین و روسیه با استفاده از روش‌های مختلف خود نشان می‌دهند که شاید استبداد مزایای خاصی در مقابل دموکراسی دارد.^۲ این می‌تواند شامل موفقیت سرمایه‌داری دولتی به عنوان یک مدل اقتصادی باشد، که در آن قدرت بازار در مقابل یک دولت قوی که متعهد به برنامه‌ریزی بلندمدت و کاهش ناپایداری مرتبط با سرمایه‌داری به سبک امریکایی است، به تعادل رسیده است. به همین شکل، حکومت‌های خودکامه ممکن

1. democratic peace

۲. توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می‌کنیم که هرچند به نظر می‌رسد استبداد در کوتاه‌مدت احیاناً می‌تواند مؤثرتر از دموکراسی در اجرای برنامه‌ها موفق شود، اما در درازمدت، همه نظم‌های استبدادی به ضد خود بدل می‌شوند و خساراتی به مراتب بیشتر به بار می‌آورند. بزرگ‌ترین مزیت دموکراسی این است که تغییرات سیاسی را با هزینه‌ای کمتر به انجام می‌رساند.

است در اجرا و پیاده‌سازی سیاست‌های سخت‌تری که به واسطه چالش‌های تغییرات جوی و وجود متغیرهای تأثیرگذاری اعم از ذی‌نفعان و ذی‌نفوذان می‌تواند به وجود آید، در وضعیت بهتری نسبت به دولت‌های دموکراتیک باشند. سرانجام کاگان (۲۰۰۸)، با معرفی «بازگشت تاریخ»، به دنبال تجدیدنظر در خوش‌بینی نهفته در نظریه پایان تاریخ بود. این مسئله نشان می‌دهد که سیاست جهانی قرن بیست و یکم نه فقط به وسیله صلح دموکراتیک، بلکه از طریق رقابت بین کشورهای دموکراتیک (به ویژه ایالات متحده امریکا) و حکومت‌های خودکامه (به ویژه چین و روسیه) تعیین خواهد شد (کاگان، ۲۰۰۸).

علاوه بر نقدهای بالا بر تصویر «دنیای سراسر دموکراسی»، از منظر ایرانی - اسلامی نیز می‌توان نقدهای مهمی مطرح کرد. پایان تاریخ یا پذیرش جهانی لیبرال دموکراسی، تنها باوری محدود و برگرفته از خوشبینی فرهنگ غربی در مواجهه با فرهنگ کمونیستی است. اسلام با رسالت جهانی خود پایان ایدئولوژی و فرهنگ جهانی را در نیل به ارزش‌های دینی که برگرفته از فرهنگ اسلامی است برشمرده و تصویری از دنیای سراسر تقوی و ارزش ارائه می‌کند. از این روی این تصویر را باید نماینده قشر خاصی از افراد به حساب آورد، که ریشه در جهان‌بینی متفاوتی دارند.

۳. جنگ تمدن‌ها

ایده جنگ تمدن‌ها از پیامدهای بعد از جنگ سرد است که برگرفته از نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون است. هسته اصلی این نظریه این ادعا بود که نظم جهانی قرن بیست و یکم، از طریق تنش‌ها و تعارض‌ها شکل خواهد گرفت، اما این تعارضی فرهنگی خواهد بود، نه ایدئولوژیک، سیاسی، یا اقتصادی. در عصر جدید سیاست‌های جهانی ظهور پیدا کرده است که در آن تمدن نیروی محرکه اصلی خواهد بود. برای هانتینگتون، «جهان تمدن‌ها» از ۹ تمدن اصلی شامل، غربی، چینی، ژاپنی، هندو، اسلامی، بودائی، افریقایی، امریکای لاتین، و مسیحی

۱. هانتینگتون (۱۹۲۷-۲۰۰۸)

مفسر سیاسی و آکادمیک ایالات متحده است. هانتینگتون سهم اساسی در سه حوزه سیاست نظامی، استراتژی و روابط مدنی - نظامی ایالات متحده و سیاست‌های رقابتی و سیاست جوامع کمتر توسعه یافته داشته است. در موج سوم (۱۹۹۱)، او مفهوم موج دموکراسی را ابداع کرد و روند مردم‌سالاری‌های پس از سال ۱۹۷۲ را به امواج قبل از آن، در ۱۸۲۸-۱۹۲۶ و ۱۹۴۳-۱۹۶۲ مرتبط ساخت. کار عمده مورد بحث او، برخورد تمدن‌ها و ساخت نظم نوین جهانی (۱۹۹۶) بود که این نظریه جدال‌برانگیز را توسعه داد که در قرن بیست و یکم، جنگ بین تمدن‌های بزرگ، جهان را به جنگ و اختلال بین‌المللی خواهد کشاند. هانتینگتون در کتاب ما که هستیم؟ (۲۰۰۴) به چالش‌های بزرگ پیش روی هویت ملی ایالات متحده که به وسیله مهاجران لاتین و در اثر عدم تمایل جوامع امریکای لاتین به ذوب شدن در زبان و فرهنگ جامعه اکثریت ایجاد می‌شود، پرداخته است.





ارتدکس تشکیل شده است. هانتینگتون (۱۹۹۳-۱۹۹۶)، بیان می‌دارد از آن‌جا که این تمدن‌ها بر پایه ارزش‌های آشتی‌ناپذیر بنیان نهاده شده‌اند، رقابت و تعارض بین آنها اجتناب‌ناپذیر است. در این میان وی احتمال جنگ بین چین (وفادار به ارزش‌های فرهنگی متمایز چینی علی‌رغم رشد سریع اقتصادی) و غرب، و جنگ بین غرب و اسلام را بیشتر ارزیابی می‌کند. او همچنین تعارض بالقوه بین غرب و سایرین را - که احتمالاً با پیشگامی یک اتحاد ضد غربی متشکل از کشورهای کنفوسیوسی و اسلامی به راه انداخته می‌شود - پیش‌بینی می‌کند. به این ترتیب، تصویر جنگ تمدن‌ها گزینه‌ای دیگر به رئالیست‌های دولت‌محور ارائه می‌دهد (حتی اگر چه هانتینگتون اذعان می‌دارد که تمدن‌ها از طریق وفاداری به هسته اصلی دولت‌ها عمل می‌کنند که به این ترتیب دولت - ملت‌ها بازیگران اصلی در امور جهانی باقی خواهد ماند) و تضاد کامل با تصاویر لیبرال از جهان بدون مرز یا جهانی از دموکراسی‌ها را فراهم می‌آورد (هانتینگتون، ۱۹۹۱).

این تصویر از سیاست جهانی بدون شک بیشترین نمود عینی خود را پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به منصفه ظهور گذاشت. هنگامی که تروریسم جهانی، یا به بیان برخی مفسران و تحلیل‌گران غربی تروریسم اسلامی، به عنوان یک پدیده تمدنی، جلوه‌ای از خصومت رو به رشد میان اسلام و غرب را به جهانیان نشان داد، چنین تفکر و تصویری نیز حداقل در برداشت اولیه، درست و واقعی جلوه نمود. با این حال تصویر جنگ تمدن‌ها انتقادات بسیاری را به سمت خود جلب کرده است. برای مثال اعتراضاتی در مورد ارائه مدل تکنونیک‌ی تمدن توسط هانتینگتون مطرح شده است که در آن فرهنگ‌ها هر یک ماهیتی سخت و همگن و به وضوح مجزا از یکدیگر دارند، در حالی که در واقعیت این‌گونه نیست.

در واقعیت، تمدن‌ها یا فرهنگ‌ها اغلب پیچیده‌تر، تکه‌تکه و تحت تأثیر نفوذ متغیرهای خارجی هستند. مفهوم «تعارض تمدنی اجتناب‌ناپذیر»، که از مدل تکنونیک‌ی هانتینگتون مستفاد می‌شود، نیز به وسیله شواهد تاریخی موجود از مردمی که با فرهنگ‌ها، مذاهب و گروه‌های قومی مختلف در شرایط نسبی و هماهنگی با هم زندگی می‌کنند، تضعیف می‌شود. علاوه بر این هنگامی که تعارض رخ می‌دهد، به هیچ‌وجه روشن نیست که به وسیله یک عنصر تمدنی یا فرهنگی رخ داده است. برای مثال «تروریسم اسلامی»^۱، بهتر است به عنوان یک واکنش خشونت‌آمیز به بحران‌ها و شرایط سیاسی در نظر گرفته شود که به شکل یک ایدئولوژی سیاسی - فرهنگی ظهور یافته است و نه به عنوان جلوه‌ای از جهان اسلامی طغیان‌کننده (برچر، ۱۳۸۲).

۱. این اصطلاح از مجعولات رسانه‌های غربی است. تروریسمی که به وسیله برخی افراد و گروه‌های مسلمان نمود بیرونی پیدا کرده است ربطی به اسلام ندارد.

در نهایت ارائه یک تصویر از تعارض و تضاد فرهنگی، به واسطه تمایلات جهانی به سمت وابستگی متقابل و همگن شدن تحت تأثیر جهانی شدن تحلیل می‌رود. این شواهد در گرایش به جهانی شدن، این اطمینان را به دست می‌دهد که بدون توجه به هویت‌های فرهنگی و سیاسی متفاوت، حکومت‌ها در نقاط مختلف جهان روز به روز، از لحاظ ارزش‌ها و شیوه‌های اقتصادی و تا حدی حمایت متقابل فرهنگی، بیشتر شبیه به هم می‌شوند.

تلاش نظریه‌پردازان برخورد تمدن‌ها برای متضاد و جنگ طلب نشان دادن برخی فرهنگ و تمدن‌ها به باور اندیشمندان ایرانی - اسلامی بیش از آن‌که نشان از یک واقعیت بیرونی داشته باشد، بیانگر تصویری ساختگی در راستای نیل به هدفی دیگر است. از این رو تصویر برخورد تمدن‌ها تصویر سیاسی برای نیل به منافع افراد و کنشگران بخصوصی است. جنگ نهایی بین اسلام و غرب در این تصویر، تلاشی است برای جایگزین نمودن تفکر اسلامی با تفکر کمونیستی در برابر فرهنگ غربی، تا از این رو توجیه مناسبی برای سیاست‌ها و عملکردها فراهم شود.

۴. قرن چینی

قرن بیستم را، از آن جهت که در تلاش مستمر برای ایجاد تصویری از نقش برجسته و مسلط ایالات متحده در سیاست جهانی بود، می‌بایست قرن امریکایی در نظر گرفت. دو عامل اساسی در ساخت چنین تصویری بسیار تأثیرگذار بوده است: اولاً پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا به عنوان دولت پیشرو در دنیای غرب سرمایه‌دار، توانسته بود از آسیب‌های ویرانگر جنگ در امان بماند و ثانیاً بعد از جنگ سرد، به عنوان تنها ابرقدرت در صحنه جهانی باقی مانده بود. اگرچه تصویر و تصور زوال و انحطاط قدرت بلامنازع ایالات متحده آمریکا در طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ رایج بود، اما این تصور در سال‌های اولیه قرن بیست و یکم با قدرت بیشتری مطرح شده است، و معمولاً با این ایده که دنیا شاهد تغییر کلی قدرت از سوی غرب به رهبری آمریکا به سمت آسیا به رهبری چین خواهد بود، مرتبط شده است.

این تصور مکرراً در تصویر قرن بیست و یکم به عنوان «قرن چینی» به کار رفته است، و چین را به مثابه نیروی برتر جهانی نشان داده است. منبای اصلی این تصویر، رکورد قابل توجه چین در رشد اقتصادی پایدار است که به دهه ۱۹۸۰ بر می‌گردد که در ۲۰۱۲ چین را به دومین اقتصاد بزرگ جهان، که به سرعت به آمریکا نزدیک می‌شود، تبدیل کرده است. به علاوه شکوفایی اقتصادی چین با اعتماد به نفس سیاسی^۱ فزاینده آن و توسعه قدرت ساختاری آن هماهنگ بوده است. با این حال، ایده قرن چینی با دو تصویر کاملاً متفاوت مرتبط است.

1. diplomatic self-confidence





در اولین تصویر، رشد چین با چشم انداز تضاد بین المللی تشدید شده و احتمال بیشتر با تضاد و جنگ، مرتبط شده است. علی الخصوص واقع گرایان افراطی بیان می کنند که انتقال سلطه به ندرت مسالمت آمیز است، هم به این دلیل که نیروی مسلط جدید به دنبال یک وضعیت نظامی و استراتژیک خواهد بود که با سلطه اقتصادی نوینش تطابق داشته باشد، و هم به این دلیل که نیروی مسلط قدیمی بعید است که به راحتی به از دست دادن وضعیت و موقعیتش راضی شود. در مورد ایالات متحده و چین، این وضعیت به وسیله تفاوت های مهم سیاسی و فرهنگی، و هم به دلیل وجود مسائل مناقشه آمیز مانند تایوان و تبت، وخیم تر شده است. علاوه بر این، در حالی که قدرت همیشه در فرایند انتقال قرار دارد، یک دوره ناپایدار از چندقطبی ظاهر خواهد شد، که در آن دولت های متوسط ممکن است به تلاش برای رسیدن به قدرت تشویق شوند. معهدا، هم جنگ جهانی اول و هم جنگ جهانی دوم، ممکن است به دلیل قرار گرفتن دنیا بین دو نیروی مسلط رخ داده باشد (انگلستان در حال افول بود، اما ایالات متحده هنوز آماده نبود که رهبری جهان را بپذیرد) (کندی، ۱۹۸۹).

در دومین تصویر، قرن چینی پایدار و صلح آمیز است. چنین انتظارات و احتمالاتی اساساً بر مبنای این اعتقاد بنا شده اند که جهانی شدن نحوه تعریف منافع ملی و تعامل با دیگر کشورها را برای دولت ها تغییر می دهد. از این منظر چین ممکن است نوعی جدید از یک نیروی مسلط جدید باشد؛ نیروی مسلط جدیدی که همیشه آماده خواهد بود تا بیشتر ملاحظات اقتصادی را به جای ملاحظات استراتژیک مد نظر قرار دهد. به طور مشابه، ایالات متحده نیز ممکن است به از دست دادن سلطه خود راضی شود، به این دلیل که این کار امریکا را از زیر بار رهبری جهانی رها می سازد؛ در واقع همان گونه که قبلاً انگلستان این کار را انجام داده است. با این وجود، ایده رشد و پیشرفت سریع چین، که زیربنای این دو تصویر است، ممکن است یک توهم باشد. اگرچه چین نرخ رشد ۸-۱۰ درصدی را در سه دهه تجربه کرده است، باید در نظر داشت که این فرایند از مقدار پایه (از صفر) شروع شده است و چین هنوز ده ها سال از ایالات متحده امریکا عقب است تا از نظر توسعه فناورانه و قدرت نظامی با امریکا برابری کند (مرشایمر، ۱۹۹۰).

به علاوه، هیچ تضمینی وجود ندارد که رشد اقتصادی چین در قرن بیست و یکم نیز همواره ادامه داشته باشد. تردیدهای قابل ملاحظه ای درباره سازگاری طولانی مدت، ساختارهای سیاسی استالینیستی چین^۱ (تحت سلطه ۲۴ دفتر سیاسی قوی و حدوداً ۳۰۰ کمیته مرکزی قوی حزب

1. stalinist political structures

کمونیست چین) و شکوفایی سرمایه‌داری بیان شده است که در حال تبدیل سیستم اقتصادی و اجتماعی چین است. اگرچه موفقیت اقتصادی چین به شدت بر مبنای ترکیب نیروی کار ارزان قیمت و صادرات ارزان بوده است که توسط منبع به ظاهر بی‌پایان کارگرانی که از روستاهای فقیر می‌آیند امکان‌پذیر شده است، اما از آن‌جا که علی‌رغم جمعیت $\frac{1}{3}$ میلیاردی چین، این منبع پایان خواهد پذیرفت، چین برای افزایش تولید مجبور به بازسازی مدل اقتصادی خود بر مبنای تقاضای داخلی خواهد بود و نه بر مبنای صادرات. و در این راستا باید از تولید ارزان به تولید پیچیده و بر مبنای فناوری پیشرفته^۱ تغییر جهت دهد.

۵. رشد اجتماع بین‌المللی^۲

ایده و تصویر اجتماع بین‌المللی ریشه در مفهوم جامعه بین‌المللی^۳ دارد که شاید قبلاً توسط این باور گروسیوس که «جنگ فقط زمانی توجیه‌پذیر است که دلایل و انجام آن با اصول عدالت تطابق داشته باشد» مطرح شده است. فرض کلیدی نظریه‌پردازان جامعه بین‌المللی مدرن این است که در حالی که دولت‌ها خودمحور و به دنبال قدرت‌طلبی هستند، روابط بین آنها باید به حد قابل قبولی به واسطه انسجام فرهنگی^۴ و یکپارچگی اجتماعی^۵، ساختار بندی و تنظیم شود. بنابراین سیستم بین‌المللی آن‌گونه که واقع‌گرایان مطرح می‌کنند «سیستمی از دولت‌ها» نیست، بلکه «جامعه‌ای از دولت‌ها» است. با این حال، تصویر اجتماع بین‌المللی یک مرحله فراتر از این فرایند می‌رود؛ یعنی در حالی که جامعه الگوهای متعارف و موزون تعاملی بین اعضایش را القا می‌کند، اجتماع‌ها روابط عاطفی و احترام متقابل را مد نظر قرار می‌دهند. در نتیجه عبارت اجتماع بین‌المللی تصویر مجموعه‌ای از دولت‌ها را که در قالب یک هویت منحصر به فرد و یکپارچه، به صورتی هماهنگ با هم فعالیت می‌کنند، خلق می‌کند (بوزان، ۱۳۸۸).

اگرچه این عبارت مدت مدیدی است در سیاست بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد (برای مثال از طریق این ایده که سازمان‌های بین‌المللی، اراده اجتماع بین‌المللی را بیان می‌کند)، مفهوم اجتماع بین‌المللی از دهه ۱۹۹۰ به بعد بیشتر مورد توجه قرار گرفته و عامل محرک قوی‌تری شده است. این امر این منعکس‌کننده دو واقعیت است: اول پایان رقابت ابرقدرت‌ها، که فرصت‌های جدیدی برای همکاری‌های بین‌المللی فراهم می‌کند، و دوم، این روند نسبت به

1. sophisticated, high technology production
2. international community
3. International society
4. cultural cohesion
5. social integration



وابستگی جهانی پیامدهای سیاسی و امنیتی گسترده‌تری دارد و فقط به پیامدهای اقتصادی ختم نمی‌شود. در پرتو جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱)، که در آن ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متحده، نیروهای عراق را از کویت بیرون راندند، و مداخلات بشر دوستانه در مکان‌هایی مانند سومالی، هائیتی، بوسنی، کوزوو و تیمور شرقی، تونی بلر نخست‌وزیر انگلستان توجه همگان را به چیزی که او «دکترین اجتماع بین‌المللی» نامید، جلب کرد. بر این اساس، اجتماع بین‌المللی حق (حتی وظیفه یا مسئولیت) درگیری فعالانه در تضادهای بین افراد، و در نتیجه نقض هنجار «عدم دخالت» را به دنبال داشت که برای مدت‌های مدیدی به عنوان یک اصل کلیدی در نظم بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گرفت.

آیا رشد اجتماع بین‌المللی یک روند مستمر است و آیا آن چشم‌انداز دنیای امن‌تری را به ارمغان می‌آورد؟ منتقدان واقع‌گرای اجتماع بین‌المللی همواره استدلال کرده‌اند که این مفهوم، در خصوص درجه‌ای که دولت‌ها قادرند ملاحظات مرتبط با منافع محدود خود را برای دستیابی به منافع گسترده‌تری که این مفهوم به ارمغان می‌آورد کنار بگذارند، اغراق کرده است. در واقع اجتماع بین‌المللی شاید یک ایده ساخت بشر باشد که سعی دارد به رفتار منفعت‌طلبانه دولت‌ها، مَهر اقتدار اخلاقی بزند. نقد پساستعماری از اجتماع بین‌المللی نیز بسط یافته است. از این منظر این ایده مطرح می‌شود که دولت‌های خاص (معمولاً غربی) می‌توانند به زیر پوشش اجتماع بین‌المللی درآیند، با این ادعا که قدرت نقض بخش‌های کمتر مطلوب دنیا می‌تواند در قالب یک اروپامحوری^۱ در نظر گرفته شود. مداخله شدید و قوی به خاطر دلایل به ظاهر بشر دوستانه و در واقع، دیگر اشکال مداخله در کشورهای در حال توسعه، مانند کمک‌های بین‌المللی، می‌تواند به عنوان استمرار استعمار از طریق ابزارهای دیگر در نظر گرفته شود. در نهایت، حتی اگر اجتماع بین‌المللی یک ایده معنادار و ارزشمند باشد، دولت‌ها ممکن است در شرایط تاریخی خاص، تنها مایل و قادر به ایفای نقش به عنوان یک هویت منحصر به فرد و یکپارچه باشند. منافع تقویت شده اجتماع بین‌المللی در طی دوره دهه ۱۹۹۰ ممکن است چیزی بیش از بازتاب مجموعه‌ای غیرمعمولی از شرایطی باشد که توضیح دهنده اوایل دوره پس از جنگ سرد است. این شرایط شامل برتری فزاینده ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده، موجی از خوش‌بینی درباره چشم‌اندازهای صلح و عدالت بین‌المللی در غیاب رقابت ابرقدرت‌ها، و این واقعیت که روسیه (در آشفتگی فروپاشی کمونیسم) و چین (هنوز در



روند شکوفایی اقتصادی) به شدت، اگرچه به صورت موقت، تمایل به پذیرش رهبری جهانی ایالات متحده داشتند، به وجود آمد. اجتماع بین‌المللی بعد از دهه ۱۹۹۰، کمتر مورد توجه قرار گرفته است، چرا که یک بار دیگر شرایط طبیعی به وجود آمد و رقابت قدرت‌های بزرگ از سر گرفته شد (بلر، ۲۰۰۴).

۶. ترقی و پیشرفت بخش‌های جنوبی جهان

شکوفایی اقتصادی چین و تغییر کلی قدرت جهانی، آن هم بیرون از محدوده جغرافیایی غرب و در محدوده قدرت‌های آسیایی، ممکن است بخشی از یک فرایند بزرگتر باشد؛ فرایندی که اخیراً تحت عنوان «تغییر جهت و سازمان‌دهی مجدد در رابطه بین شمال و جنوب دنیا» مطرح شده است. ایده شکاف بین شمال و جنوب، از اوایل دهه ۱۹۸۰ و با به رسمیت شناختن نابرابری‌های ساختاری در اقتصاد جهانی بین کشورهای صنعتی سرمایه‌دار شمالی و کشورهای جنوبی فاقد سرمایه و عمدتاً روستایی وجود داشته است. با این حال تصویر شکاف شمال و جنوب در حال حاضر بخش اعظم مناسبت و اهمیت خود را از دست داده است. این امر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ از طریق رشد برهه‌های اقتصادی کشورهای شرقی و جنوب شرقی آسیا اتفاق افتاده است و به وسیله شکوفایی اقتصادی دولت‌هایی مانند چین، هند و برزیل و دیگر کشورهایی که به اصطلاح اقتصادهای نوظهور نامیده می‌شوند، ادامه یافته است. بنابراین قسمت‌های اصلی از بخش جنوبی دنیا پیشرفت‌های قابل توجهی در کاهش فقر و حرکت به سمت توسعه اقتصادی داشته‌اند که همگی این‌ها نشان‌دهنده این موضوع است که تمامی روابط بین جنوب و شمال بر اساس قدرت و وابستگی نیست. به علاوه، صدای دیپلماتیک^۱ جنوب، قوی‌تر شده است. برای مثال اهمیت فزاینده جی - ۲۰ و تأثیر بیشتر کشورهای جنوبی در سازمان تجارت جهانی را می‌توان نام برد (هیوود، ۲۰۱۱).

ایده رشد گسترده جنوب فرض می‌کند که رشد کشورهایمانند چین، هند و برزیل و احتمالاً دیگر کشورها و مناطق جنوبی و به طور خاص افریقا و علی‌الخصوص صحرای افریقا (جایی که بیشترین میزان فقر در آن‌جا متمرکز شده است) ادامه خواهد یافت و پیشرفت‌های اقتصادی بیشتر توسط آسیا و امریکای لاتین آغاز خواهد شد. خوش‌بینی در این مورد از این واقعیت ناشی می‌شود که وضعیت اقتصادی در افریقا در حال رشد است، جنگ‌ها در حال اتمام هستند و مصیبت بیماری ایدز بیشتر تحت کنترل قرار گرفته است. به طور گسترده‌تر، روندهای

1. diplomatic voice





جمعیتی چنین پیش‌بینی‌هایی را تقویت می‌کنند: قسمت اعظم جمعیت جهان در بخش جنوبی زندگی می‌کنند و این جمعیت جوان‌تر از جمعیتی است که در شمال به سمت پیری می‌رود. چگونه رشد و پیشرفت بخش‌های جنوبی جهان، سیاست جهانی را متأثر می‌سازد و این‌که آیا احتمال وقوع آن وجود دارد؟ علی‌الاصول چشم‌اندازهای خوش‌بینانه و بدبینانه درباره رشد و پیشرفت بخش‌های جنوبی جهان وجود دارد. چشم‌انداز خوش‌بینانه بیان می‌کند که رشد برهه‌های آسیایی و سپس چین، هند و برزیل به افزایش جهانی مصرف سوخت، فراهم آوردن بازارهای جدید برای بخش‌های شمالی، و فراهم آوردن کالاهای تولیدی ارزان قیمت‌تر کمک کرده است. پیشرفت افریقا و دیگر کشورهای بخش جنوبی که هنوز توسعه نیافته‌اند نیز پیامدهای مشابه به دنبال خواهد داشت. نه تنها اقتصاد جهانی توسعه خواهد یافت، بلکه مزایای این به طور مساوی‌تری توزیع خواهد شد، قطع نظر از هر چیز دیگری که نیاز به ارائه کمک و قرض گرفتن از کشورهای شمالی را کاهش می‌دهد. چشم‌انداز بدبینانه نشان می‌دهد که حتی اگر کشورهای جنوبی به استانداردهای زندگی که کشورهای توسعه یافته شمالی دست یافته‌اند، نرسند، آنها نیاز بیشتری به غذا، انرژی و آب خواهند داشت؛ خیلی بیشتر از آنچه که بخش‌های دیگر جهان قادر به برآورده ساختن این نیازها در بلندمدت باشند. همان‌گونه که در تئوری‌های مالتوس بیان می‌شود، «در صورتی که فقط عده قلیلی از رفاه واقعی برخوردار باشند، این موضوع می‌تواند منجر به تضاد تلخ‌تر و شاید خشونت‌آمیز بر سر منابع کمیاب شود». با این حال، وقوع پیشرفت بخش جنوبی در وهله نخست، مورد شک و تردید است. به نظر تئوریسین‌های سیستم جهانی نئومارکسیست، توسعه نیافتگی کشورهای جنوبی، مادامی که سرمایه‌داری جهانی اصلاح نشده باقی بماند و نابرابری‌های ساختاری سیستم فعلی ادامه یابد، تداوم خواهد یافت (میلر، ۱۳۹۰).

مشکل دیگر برای کشورهای جنوب در مواجهه با بحران‌های زیست محیطی خصوصاً تغییرات آب و هوایی آشکار می‌شود. اروپا، ایالات متحده و ژاپن ممکن است از طریق پرداخت قیمت بالاتر برای ذخایر نفتی در حال کاهش، و صدور مشکلات زیست محیطی از طریق انتقال صنایع آلاینده به کشورهای ضعیف‌تر، به اندازه کافی برای سازگاری با تغییر آب و هوایی آمادگی داشته باشند. اما کشورهای جنوبی به سادگی قادر به اجتناب و در امان ماندن از محدودیت‌ها و آسیب‌های محیطی نخواهند بود؛ هم به این دلیل که آنها به شدت فقیرند (مانند بسیاری از کشورهای افریقایی) و هم به دلیل بزرگی بیش از اندازه‌شان (مانند چین، هند

و برزیل). مشکل اساسی دیگری نیز قابل تصویرسازی و تصور است و آن این که بخش جنوبی ممکن است به خودش وابسته شود، و این وابستگی شکل استعماری نیز به خود بگیرد. برای مثال این امر زمانی اتفاق می افتد که وابستگی افریقا به شمال با وابستگی به چین جایگزین شود، چرا که استعمار جدید این قاره را در جستجوی مواد معدنی و دیگر منابع طبیعی حیاتی در نوردیده است.

۷. فاجعه زیست محیطی آینده

فعالان زیست محیطی از مدت ها قبل بر سر این موضوع که دنیا عملاً در خواب به سمت فاجعه زیست محیطی می رود، به بحث و مباحثه پرداخته اند. اگرچه فهرست تهدیدهای محیطی برای سیاره زمین طولانی است (همچون جنگل زدایی و علی الخصوص از دست دادن جنگل های بارانی، آلودگی دریاها از جمله اقیانوس های عمیق، کاهش تنوع زیستی به دلیل نرخ سریع انقراض گونه های خاص، و ...) به عقیده همه جدی ترین این تهدیدها تغییر آب و هوا یا گرم شدن کره زمین است. دو مانع کلی از اقدام مؤثر جامعه بین الملل در مورد تغییرات آب و هوایی جلوگیری می کند: اولین مانع، بر اساس آنچه که ایده «تراژدی منابع مشترک»^۱ بیان می کند، این مشکل ذاتی است که دولت ها همیشه به منافع ملی خود تمایل بیشتری دارند تا منافع مشترک اجتماع بین المللی. این مشکلات زمانی حادث تر و شدیدتر می شود که تنش های عمیق بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه بر سر مسئله مذکور به وجود می آید. دومین مانع، حوزه و مقیاس گسترده فعالیت های صنعتی و اقتصادی است که با رفاه افراد و به تبع آن انتشار گازهای گلخانه ای گره خورده است (بوتکین و کلر، ۱۳۹۱).

مقابله با تغییر آب و هوایی نه تنها نیازمند بازسازی و تجدید ساختار گسترده اقتصادهایی است که بر مبنای تولید کربن محور^۲ تاسیس شده اند (که در آنها انرژی با سوزاندن زغال سنگ، نفت و گازهای طبیعی تولید می شود)، بلکه محیط زیست گرایان افراطی^۳ بیان می کنند که کاهش انتشار گازها فقط از طریق مصرف کمتر و در نتیجه پذیرش استانداردهای ناچیزتر و محقرانه تر به دست می آید. اگر این موانع برطرف نشوند (کنفرانس ۲۰۰۹ کپنهاگ در مورد تغییرات آب و هوایی امید کمی به برطرف شدن این موانع دارد)، پیامدها و عواقب آن ممکن است به طور جدی فاجعه آمیز باشد؛ پیامدهایی همچون موج گرمای شدیدتر و طولانی تر در بخش های زیادی از جهان، افزایش احتمال سیل و خشکسالی، ذوب توده های یخی قطب

1. tragedy of the commons
2. carbon-based production
3. radical environmentalists





شمال، افزایش میزان آب دریا، تندبادها و طوفان‌های منظم‌تر و قوی‌تر، و آسیب به اکوسیستم‌ها و از دست رفتن تولید محصولات کشاورزی. گذشته از هزینه انسانی چنین اتفاقاتی، عواقب و دلایل سیاسی عمیقی نیز به همراه دارند، مانند به وجود آمدن فوج عظیم افراد جویای زمین‌های حاصلخیز و شرایط قابل سکونت تا رقابت شدید بر سر منابع (اسمیت، ۱۳۹۱).

با وجود این، کسانی هم هستند که نسبت به اغراق بیش از حد تصویر فاجعه و کابوس زیست محیطی هشدار می‌دهند. حتی اگر دیدگاه‌های به اصطلاح منکران تغییرات آب و هوایی نادیده گرفته شود، تغییر آب و هوا ممکن است به آن اهمیتی که بعضی‌ها مطرح می‌کنند نباشد. برای مثال، لامبورگ^۱ (۲۰۰۷) دانشمند علوم سیاسی دانمارکی، تغییرات آب و هوایی را در فهرست مهم‌ترین مشکلات جهان به رتبه پانزدهم تنزل داده است و آن را در ذیل مسائلی مانند بیماری‌های مسری، کمبود آب آشامیدنی و سوء تغذیه قرار داده است. لامبورگ بیان می‌کند که بسیاری از شاخص‌های زیست محیطی بهتر، و نه بدتر، شده‌اند و این که اگرچه تغییر آب و هوا یک مشکل جهانی واقعی است، اما نیازمند تفکر دقیق در مورد هزینه‌ها و مزایای مقابله با آن هستیم. چنین دیدگاهی عموماً برای تغییرات آب و هوایی، استراتژی‌های تطبیقی^۲ را به استراتژی‌های کاهش^۳ ترجیح می‌دهد. چرا که استراتژی‌های نوع اول به طور قابل ملاحظه‌ای آسان‌تر و ارزان‌تر اجرا می‌شوند. یک رویکرد جایگزین برای تغییرات آب و هوایی بیان می‌کند که استراتژی‌های کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای از آن‌چه که معمولاً تصور می‌شود، قابل دسترس‌تر هستند و مطمئناً نیازمند بازسازی و تجدید ساختار کلی اقتصاد نیستند؛ رویکردی که خود لامبورگ بعداً پذیرفت، چرا که او تأکید بیشتری بر یافتن راه‌حلی برای تغییر آب و هوا داشت. نمونه‌هایی از «پیروزی آسان»^۴ فرضی در کاهش تغییرات آب و هوا شامل بهبود نرخ بازیافت، بهبود عایق‌بندی خانه‌ها و فضاهای کاری، ابداع وسایل نقلیه هیدروژنی، تغییر رژیم غذایی گاوها (به منظور کاهش انتشار گاز متان) و استفاده از انرژی خورشیدی متمرکز است (لامبورگ، ۲۰۱۰).

تصویر «سیاره به خطر افتاده» بیش از هر چیز ریشه در روند صنعتی شدن و اقتصاد لیبرال غربی دارد که روز به روز بر حجم و اندازه این اقتصاد افزوده می‌شود. در این بین پیدایش اداره‌گری همیارانه متکثر، نتایج نظری و سیاسی مهمی دارد که منجر به افزایش نهادها و

1. Bjørn Lomborg
2. adaptation strategies
3. mitigation strategies
4. easy wins

سازمان‌های غیردولتی در راستای ترویج فرهنگ توسعه پایدار و حفاظت از محیط زیست شده است. برای مقابله با ابعاد و پیامدهای رشد اقتصادی فرهنگ لیبرالی ناگزیر از اقدام دسته‌جمعی و اقدام فردی در سراسر جهان هستیم.

۸. به سوی دموکراسی جهان‌وطنی

ایده «دموکراسی جهان‌وطنی» (هلد^۱، ۱۹۹۵) از بحث در مورد ماهیت و مسیر آینده حکمرانی جهانی^۲ نشئت گرفته است. اگرچه مشخص شده است که گرایش به حکمرانی جهانی، عمیق و شاید مقاومت‌ناپذیر بوده است، اما یک نقص مهم و بزرگ در سیستم حکمرانی جهانی در حال ظهور، که فقدان مشارکت و مسئولیت دموکراتیک نامیده می‌شود، برجسته شده است. بعد جدیدی که این ایده پیشنهاد می‌کند این است که پروژه ایجاد دموکراسی که به طور سنتی بر سیاست‌های داخلی متمرکز بود، می‌تواند و باید در نهادهای سیاسی جهانی مورد تجدیدنظر قرار بگیرد. با این حال، این مسئله در حمایت از حکومت جهانی^۳ یا یک دولت جهانی^۴ مطرح نشده است، همان‌گونه که اکثریت حامیان دموکراسی جهان‌وطنی از یک سیستم چندسطحی از حکمرانی عالی^۵ (حکمرانی فرامشروع) حمایت می‌کنند که در آن بخش‌های فوق‌دولتی^۶، بخش‌های سطح دولتی^۷ و بخش‌های غیردولتی^۸ بدون هیچ اعمال قدرت قطعی با یکدیگر تعامل دارند. با وجود این، بحث به نفع دموکراسی جهان‌وطنی بر مبنای این فرض بنا شده است که دیگر دموکراسی وطنی و داخلی (دموکراسی که فقط در سطوح دولتی و غیردولتی عمل می‌کند) قانع‌کننده و رضایت‌بخش نیست، عمدتاً به این دلیل که جهانی شدن دولت‌ها را در منگنه قرار داده و فرایندهای فراملی^۹ را تقویت کرده است (هلد، ۱۹۹۵).

اما دموکراسی جهان‌وطنی به چه چیزی شبیه است؟ از منظر هلد (۱۹۹۵)، دموکراسی جهان‌وطنی شامل تشکیل یک «پارلمان جهانی»^{۱۰}، سازمان‌های سیاسی جهانی و منطقه‌ای بازسازی شده و مسئول‌تر و تغییر دائمی نسبت رو به رشد امکانات بالقوه اجباری یک دولت

1. Held
2. global governance
3. world government
4. global state
5. post-sovereign governance
6. supra-state bodies
7. state-level bodies
8. sub-state bodies
9. transnational processes
10. global parliament





ملی به نهادهای منطقه‌ای و جهانی است. مونبایوت^۱ (۲۰۰۴) به نوبه خود، پیشنهاد ایجاد یک پارلمان منتخب جهانی متشکل از ۶۰۰ نماینده را داد که هر کدام یک حوزه انتخابی ۱۰ میلیون نفری دارند و اکثر این حوزه‌ها مرزهای ملی را در خود جای می‌دهند. تصویرهای دیگر از دموکراسی جهان‌وطنی کمتر بلندپروازانه و رسمی شده‌اند و بیشتر بر اصلاح سازمان‌های بین‌المللی موجود و تقویت جامعه مدنی جهانی^۲ متکی هستند (مونبایوت، ۲۰۰۴).

اما ایده دموکراسی جهان‌وطنی، هم از منظر غیرقابل حصول بودن و هم از منظر نامطلوب بودن، مورد انتقاد قرار گرفته است. واقع‌گرایان هر پروژه جهان‌وطن‌گرایی سیاسی را، چه دموکراتیک و چه غیردموکراتیک، غیرعملی و امکان‌ناپذیر در نظر می‌گیرند، چرا که قدرت مؤثر همچنان در اختیار دولت‌ها است و آنها تمایلی به چشم‌پوشی از آن ندارند. در نتیجه دولت‌ها و خصوصاً دولت‌های مهم، هر گرایشی به دموکراسی جهانی را متوقف خواهند کرد یا اطمینان حاصل می‌کنند که هر بخش جایگزینی که احتمالاً به وجود می‌آید در حاشیه تصمیم‌گیری جهانی قرار خواهد گرفت و فاقد اعتبار خواهد بود. از یک منظر وسیع‌تر، فشار تساوی‌گرایی، که تلویحاً در ایده دموکراسی جهان‌وطنی ذکر شده است، به سادگی با نابرابری‌های عمیق اقتصادی، سیاسی، و نظامی سیستم جهانی موجود ناهماهنگ است. با این حال حتی اگر مؤسسات دموکراتیک جهانی نیز تأسیس شوند، این امکان وجود دارد که دچار مشکلات متعددی شوند. در وهله نخست، شکاف بین مؤسسات سیاسی جهانی منتخب مردم و شهروندان عادی در سراسر جهان به این معنی است که هر ایده‌ای، در مورد این که این مؤسسات دموکراتیک هستند، ادعای صرف خواهد بود. در این راستا دموکراسی شاید فقط در سطح محلی یا وطنی ارزشمند باشد و همه مؤسسات فوق‌دولتی، چه منطقه‌ای یا جهانی، باید از «کمبود دموکراتیک^۳» تضعیف‌کننده رنج ببرند (میرسهایمر، ۱۹۹۰).

کمونیس‌تها و متفکران چندفرهنگی با خاطر نشان کردن این نکته که دموکراسی جهان‌وطنی قادر به بیان دیدگاه‌ها و منافع اخلاقی یا فرهنگی جوامع اصلی نیست، مطلبی به این نقد اضافه کرده‌اند. برای مثال، حوزه‌های انتخاباتی ۱۰ میلیون نفری، فقط تضمین‌کننده این است که نمایندگی (اگر اصلاً وجود داشته باشد) بی‌روح و عام است و قادر به در نظر گرفتن افراد واقعی و جوامع واقعی نیست. در نهایت، دموکراسی جهان‌وطنی وجود شهروندان جهانی^۴

1. Monbiot
2. global civil society
3. democratic deficit
4. global citizenry

را مسلم فرض می‌کند، و ارزش‌ها و احساسات این شهروندان به نوعی بر ارزش‌های دولت ملی‌شان برتری دارد. همان‌گونه که ناسیونالیسم در برابر جهان‌شهرگرایی نشانه‌ضعیفی از تسلیم شدن را نشان می‌دهد، تصور این‌که دموکراسی جهان‌وطنی می‌تواند هر چیزی غیر از یک موجود از نخبگان سیاسی جهانی شده باشد، دشوار است (راست و استار، ۱۳۸۸).

نتیجه‌گیری: تصاویر محتمل و آینده ناشناخته

علی‌رغم تمامی تصاویر ارائه شده و مباحث صورت گرفته، نمی‌توان تصاویر مذکور را به طور قطع پیش‌بینی نمود، حتی اگر بسیاری از آن تصاویری که در بالا در نظر گرفته شده‌اند به اندازه‌ای توسعه داده شوند که به صورت مدل‌هایی از آینده محتمل یا شاید اجتناب‌ناپذیر درآیند. ارزش بررسی تصاویر تنها از بینشی که آنها برای شکل‌دهی آینده جهان در اختیار ما قرار می‌دهند، ناشی نمی‌شود، بلکه ارزش اصلی آنها در توانایی‌شان برای برجسته نمودن روندهای مهم در زمان حال است. یکی از موضوعات و چیزهایی که این تصاویر به اشتراک می‌گذارند این است که هر یک از آنها به روشی متفاوت، توسط حوادث و رویدادها با شکست روبرو می‌شوند؛ هر یک از آنها که اشتباه باشد، حداقل از نظر شکلی پیشرفت خواهند کرد. دلیل این اتفاق این است که تاریخ ظرفیت به ظاهر پایان‌ناپذیری برای غافلگیر کردن و نقض پیش‌بینی‌های ما دارد، (شگفتی‌سازها و عدم قطعیت‌ها) با وجود این، آنها ممکن است در ابتدا به نظر پیش‌گویانه یا خردمندانه به نظر برسند (خزایی، ۱۳۹۱).

تصاویری مانند «پایان تاریخ» و «برخورد تمدن‌ها» زمانی که برای اولین بار مطرح شدند، باعث ایجاد علاقه و بحث‌های زیادی شد، اما بعدها بیشتر مورد انتقاد قرار گرفتند تا تأیید و تمجید. به طور مشابه، پیش‌بینی‌های گسترده و اطمینان‌بخش در دهه ۱۹۸۰ در مورد این‌که ژاپن رهبر جهان خواهد شد، در یک دهه بعد به شدت بی‌معنی به نظر می‌رسید. به علاوه، زمانی که پیشرفت و تحول تاریخی مهمی (مانند فروپاشی کمونیسم، رشد بنیادگرایی مذهبی، یا ظهور تروریسم بین‌الملل) اتفاق می‌افتد، این تصاویر تقریباً به صورت ناگهانی محو می‌شوند. بررسی تمامی این کلان‌تصاویر باعث طرح سؤالاتی اساسی در خصوص آینده و شناخت دقیق در آینده می‌شود. از جمله این‌که: چرا شناخت دقیق آینده آن‌قدر سخت است؟ آیا آینده غیرقابل ادراک است؟ یکی از مشکلات این است که اکثر تلاش‌ها برای پیش‌بینی آینده بر اساس برون‌یابی روندهای گذشته است و این برون‌یابی‌ها ذاتاً نامعتبرند. این مسئله نه تنها در پیش‌بینی وضع آب و هوا مشهود است، بلکه در حوزه‌های پیش‌بینی اقتصادی نیز کاربرد



دارد؛ جایی که دانشگاه‌ها، بانک‌ها، سازمان‌های حرفه‌ای، دولت‌های ملی، و سازمان‌هایی مانند صندوق بین‌المللی پول، منابع زیاد و اغلب نیروی محاسباتی زیادی صرف پیش‌بینی کلی یا جزئی اقتصاد می‌کنند، و تا کنون حوادثی مانند بحران مالی جهانی ۲۰۰۹-۲۰۰۷ اکثریت قریب به اتفاق مفسران و تحلیل‌گرانی را که در این حوزه مشغول فعالیت هستند شگفت زده می‌کند. در واقع، تنها چیزی که در مورد آن اطمینان خاطر وجود دارد این است که روندهای فعلی، الزاماً ادامه نخواهند یافت و در طول زمان بدون تغییر نخواهند بود. بحث دیگر این است که دانش و شناخت ما از حال همیشه محدود است. بنابراین تئوری‌ها و مدل‌های ما اصلاح شده و ساختگی هستند. آنها هرگز نمی‌توانند به طور کامل پیچیدگی‌های تقریباً بی‌نهایت دنیای واقعی را تحت پوشش قرار دهند. به عبارت دیگر، ما در مرز بین شناخت و عدم شناخت گام بر می‌داریم و عمل می‌کنیم.

دونالد رامسفلد، وزیر دفاع ایالات متحده، این مطلب را در ۲۰۰۲ چنین بیان کرد: «دانش‌های شناخته‌شده‌ای وجود دارند. چیزهایی وجود دارند که ما می‌دانیم که ما می‌دانیم. ناشناخته‌های آشکاری نیز وجود دارند. یعنی چیزهایی وجود دارند که ما می‌دانیم که نمی‌دانیم. اما مجهولات ناشناخته‌ای هم وجود دارند. چیزهایی وجود دارند که ما نمی‌دانیم که نمی‌دانیم.» اگرچه او در آن زمان برای این اظهاراتش به سخره گرفته شد، اما منظور رامسفلد از «مجهولات ناشناخته» به صورتی ماهرانه نشان‌دهنده دلیل این مطلب است که چرا حوادث آینده همیشه بر اساس پیش‌بینی‌ها پیش نمی‌روند: زیرا پایه و اساس این پیش‌بینی‌ها همیشه ناقص است، و ما نمی‌دانیم که آنها چگونه خدشه‌دار و ناقص می‌شوند و این که در کجا امکان خدشه‌دار شدن آنها وجود دارد. در نهایت، چنین مشکلاتی به شدت خارج از حوزه و مقیاس تفکر ما هستند. همان‌گونه که نظریه‌پردازان تئوری آشوب تأکید می‌کنند، دلیل چنین مشکلی این است که سیستم‌های پیچیده شامل عوامل متعدد و زیادی هستند که تعامل میان آنها مانع از شناخت و درک ما می‌شود، زیرا هر کدام از حوادث از ویژگی تصادفی بودن برخوردارند. اگر این امر در هر سطحی از سیاست به کار رود، به خصوص از منظر همه عوامل به شدت پیچیده سیاست جهانی، باید صحیح و درست باشد. در نتیجه آینده جهان همیشه باید یک رویداد غیرمنتظره باقی بماند. همه ما می‌توانیم در مورد این که این رویداد غیرمنتظره چه خواهد بود، تفکر کنیم و آن را حدس بزنیم. و در واقع تصاویر هم مخلوق یک چنین روندشناسی‌ها و حدسیات هوشمندانه و نبوغ‌آمیزی هستند که ما را در درک و شناخت بهتر آینده و همچنین هشدار نسبت به فردایی که احتمالاً رخ خواهد داد یاری می‌رسانند.



منابع

- اسمیت، ل (۱۳۹۱)، جهان در ۲۰۵۰، ترجمه منصور امیدی و ناصر زرین پنجه، تهران: انتشارات مهریستا.
- برچر، م (۱۳۹۲)، بحران در سیاست جهان؛ ظهور و سقوط بحران‌ها. ترجمه میرفریدین قریشی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوتکین، د. و کلر، الف (۱۳۹۱)، شناخت محیط زیست؛ زمین سیاره زنده. ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد.
- بوزان، ب (۱۳۸۸)، از جامعه بین‌المللی تا جامعه جهانی. مترجم محمد علی قاسمی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورعزت، ع (۱۳۸۲)، تصویرپردازی از آینده؛ استراتژی اقدام در سیستم‌های اجتماعی. سخن سمت، شماره ۱۰، ص ۳۱-۵۲.
- پورعزت، ع (۱۳۸۷) گذار از حصارهای شیشه‌ای معرفت‌شناسی با تأکید بر الزامات زبان‌شناختی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای، سال اول، شماره اول.
- تافرا، آ (۱۳۹۱)، شوک آینده. ترجمه حشمت‌الله کامرانی، تهران: نشر نو.
- خزایی، س. و محمودزاده، الف (۱۳۹۱)، آینده‌پژوهی. اصفهان: انتشارات علم‌آفرین.
- دانشنامه آکسفورد (۱۳۸۷) مدخل: تصویر. تهران: انتشارات دانشیار.
- راست، ب. و استار، هـ (۱۳۸۸)، سیاست جهانی؛ محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب. ترجمه علی امیدی، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- رضائیان، ع (۱۳۷۹)، تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم. تهران: انتشارات سمت.
- روزنا، ج (۱۳۸۴)، آشوب در سیاست جهان. ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات روزنه.
- فرای، گ. و اوهیگن، ج (۱۳۹۰)، تصویرهای متعارض از سیاست جهان. ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- لینکلتر، الف (۱۳۸۷)، صلح لیبرالی. ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- میلر، ر (۱۳۹۰)، اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ جهان‌بینی‌های متعارض، ترجمه محمد علی شیرخانی، احمد فاطمی نژاد و علیرضا خسروی، تهران: انتشارات سمت.

Blair, T (2004), 'Doctrine of the International Community', in I. Stelzer (ed.) (2004) *Neoconservatism*. London: Atlantic Books.

Boulding, K (1956), *the Image: Knowledge in Life and Society*. Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.

Der Derian, J (2009), *Virtuous War: Mapping the Military-Industrial-Media-Entertainment Network*. London: Routledge. Boulder, CO: Westview Press.

Fukuyama, F (1989), *the End of History, the National Interest*, 16.



Held, D (1995), *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*. Cambridge: Polity Press.

Heywood, A (2011), *Global Politics*, London, Second Edition, Palgrave foundations.

Huntington, S (1991), *Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century*. Norman, Okla. and London: University of Oklahoma Press.

Kagan, R (2008), *The Return of History: and The End of Dreams*, New York.

Kennedy, P (1989), *the Rise and Fall of Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500 to 2000*. London: Fontana.

Lomborg, B (2010), *Smart Solutions to Climate Change*. Cambridge: Cambridge University Press.

Mearsheimer, J (1990), 'Back to the Future: Instability after the Cold War', *International Security*, 15(1).

Monbiot, G (2004), *the Age of Consent: A Manifesto for a New World Order*. London: Harper Perennial.

Ohmae, K (1990), *the Borderless World, Power and Strategy in the Interlinked Economy*, London, Fontana.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۲۰۰

دوره ششم

شماره ۳

تابستان ۱۳۹۳

Imagery and Macro Images of Future World Politics; Suitable Method to Predict the Complex World

Ahad Rezayan¹
Masoumeh Kazemi²

Abstract

Future research is a systematic study of possible futures, probable and desirable. One major goal of future research is to forecast future developments. Image processing is an attempt to creatively visualize and forecast possible future target probable and desirable, looking for notification, or to create optimal conditions. Imagery is a valuable and important because in a complex world gives us the ability to forecast. This research focuses on the study of eight large images in world politics: 1 - World Without Borders, 2 - Around the World Democracy, 3 - Conflict and the Clash of Civilisations, 4 - The Chinese Century, 5 - international growth, 6 - growth and development of the southern part, 7 - the next environmental disaster, and the 8 - Toward Cosmopolitan Democracy.

By studying these large images so the imagery can be a good way to practice and to affect the actions of actors and even predict their future behavior and interaction of world politics.

Keywords: Future studies, Imagery, Reality, Future World, World Politics...



*Interdisciplinary
Studies in the Humanities*

17

Abstract

1. Ph.D Student of Futures Study, University of Tehran. Ahad.Rezayan@ut.ac.ir

2. Ph.D Student of Futures Study, University of Tehran. kazemi.masoumeh@ut.ac.ir